



یلدا ؛ شب نشینی تا خورشید

مادربزرگم، همیشه وقتی از خاطره یلداهای کودکی‌اش می‌گوید دختر بچه مدرسه‌ای است که جوراب‌های سفید نخی پا کرده و به جای خانه خودش، یکراست می‌رود خانه مادربزرگش.

جام جم آنلاین: مادربزرگم، همیشه وقتی از خاطره یلداهای کودکی‌اش می‌گوید دختر بچه مدرسه‌ای است که جوراب‌های سفید نخی پا کرده و به جای خانه خودش، یکراست می‌رود خانه مادربزرگش.

عطر سبزی‌پلو ماهی از آشپزخانه بیرون می‌خرامد، دور ستون‌های گچبری شده اتاق‌ها می‌گردد و می‌رسد به حیاط که صبح آقا جان برف‌هایش را پارو کرده است و مادربزرگ که دور حوض لی‌لی می‌کند، بو می‌کشد؛ کیف مدرسه‌اش را پرت می‌کند روی یکی از تپه‌های برفی گوشه حیاط. پله‌ها را دوتا یکی می‌کند. می‌دود توی اتاق و می‌گوید: «شب چله شد؟»